

هلن کلر، اعجوبه قرن بیستم

چگونه يك خانم آمریکائی کورو کرولال دانشمند میشود؟

مارک تواین میگوید که ناپلئون و هلن کلر از جالب توجه ترین شخصیت های قرن نوزدهم هستند. نمیدانم گفته مارک تواین تاچه اندازه درست است. ولی خودم عقیده مندم که هلن کلر حتی خونسرد ترین و بیعلاقه ترین اشخاص را بحیرت میاندازد، چه این خانم با اینکه از طفولیت هم کورو بود و هم کر و هم لال، بعدی درآموختن علوم و فنون مختلف استعداد از خود نشان داد که توانست علاوه برآموختن چندین زبان و ریاضیات عالی، کتابها و مقالات هم بنویسد البته سرپی او که میس سلیوان (مسیز ماسی) Mrs, Massey باشد، نقش مهمی درتعلیم و تربیتش بازی کرد، ولی پیداست تااستعداد و سعی و استقامت در متعلم نباشد، تعلیم و تربیت چندان تأثیر نمیکند. بنا برین باید گفت که هلن کلر بسی و استعداد خود بیشتر مدیون است تا به کوشش معلمینش گمان نمیکنم کسی بیبیل باشد زندگی این خانم عجیب را بداند، از اینرو ما خلاصه زندگی او را از کتابی که خود هلن کلر تحت عنوان «داستان زندگانی من» نوشته، نقل میکنیم.

هلن کلر روز ۲۷ ژوئن ۱۸۸۰ درتوس کومبیا (شهری است درآلاباما) بدنیا آمد. در دو سالگی بیک مرض اسرار آمیز مبتلا شد و این مرض بود که او را برای ابد کورو و کرولال گرداند. در نتیجه کودک بیچاره مجبور شد که مقاصد خود را با حرکات دست و سر بفهماند. او میدانست که دیگران با زبان گفتگو میکنند و خود هم میکوشید از آنان تقلید کند ولی چون میدید نمیتواند، سخت عصبانی میشد و بخود میزد و جیغ میکشید. گاهی میان دو کس که مشغول گفتگو بودند میایستاد و دست روی لبان آنان میگذاشت تا بلکه در یابد ایشان چطور لبان خود را بحرکت میآورند تا خودش هم تقلید کرده صحبت بکند. ولی تقلاهای او همه بیهوده بود والدین او هم در تربیتش راه خطا رفته بودند چه هرچه میخواست به او میدادند و در نتیجه لوس و نر و شرور و سرکش شده بود و هیچکس در خانه جرأت نمیکرد بر خلاف او حرفی بزند. این عیوب بزرگ را که مانعی است بزرگ در راه تربیت، میس سلیوان که تربیت هلن را برعهده گرفت، از بین برد. هلن کلر هم که از ۷ سالگی نزد میس سلیوان مشغول تحصیل گردید، بتدریج خوی شیطانی خود را از دست داد و بنیروی حکمت فرشته صفت گردید.

تعلیم و تربیت هلن کلر:

میس سلیوان در نخستین ملاقات خود با هلن کلر، بتعلیم و تربیت او شروع کرد بدینمعنی که عروسکی را که برای او آورده بود به هلن داده لفظ «عروسک» را با انگشتان برای او هجی کرد. این نخستین درسی بود که هلن کلر از میس سلیوان آموخت. کودک آن فوق العاده حساسند و در تقلید ماهر. ازینرو هلن بسرعت طرز هجی کردن کلمات بوسیله انگشتان را یاد گرفت. پس از اینکه میس سلیوان کلمه عروسک را به هلن یاد داد، به او کلمه آبرا هم هجی کرد بدینمعنی که دستهای هلن را در آب فرو برد و «آب» هجی کرد. هلن درین موقع دریافت که آب همان شئی است که بآرامی از روی دستش میگذرد، بر اثر کشف این راز، از شادی در پوست نی گنجید چه از آنموقع فهمید که هر چیزی نامی دارد، و هم از آنموقع يك دنیای دیگر در برابر چشمان تار او هویدا گردید.

میس سلیوان که معلمی فوق العاده صبور بود، برای اینکه هلن را با طبیعت آشنا و دمساز گرداند، پیوسته بیاباش میبرد و میکوشید علاقه او را بطبیعت زیاد کند. روزی وقتی هلن با میس سلیوان بگردش رفته بود، در وسط راه هردو زیر سایه درختی به استراحت پرداختند، هوا روشن و صاف و با صفا بود نسیمی ملایم میوزید و هلن که حس لامسه اش فوق العاده قوی بود، از این هوای باصفا بوجد آمد و بکمک معلم بالای درخت رفت و باندازه می از نشستن بر شاخه آن خوشش آمد که از معلم خود خواهش کرد ناهار را بیاورد تا با هم روی درخت آنرا صرف کنند. میس سلیوان هم برای آوردن ناهار بخانه رفت. دیری نگذشت که هلن که ساکت و آرام بر درخت نشسته بود، احساس کرد هوا دگرگون شده و طوفانی گردیده وحشت او را فرو گرفت و احساس کرد خطر از اطراف باو حمله ور شده. کوشید از درخت پائین بیاید ولی جرئت نمیکرد. باد ورزیدن گرفت و وحشت او هم زیادتر گردید تا بالاخره در همان لحظه می که احساس میکرد کشتی حیانش عنقریب غرق خواهد گردید، معلمش آمد او را از درخت پائین آورد. هلن تا موقعی که بر درخت بود، خود را در فضای لایتناهی معلق می پنداشت وقتی باز خود را روی زمین یافت، آن وحشت هم رفت ولی این واقعه بقول هلن کلمه، یک درس نو باو آموخت و آن این بود که دریافت « طبیعت بر ضد فرزندان خود هلناً میجنکد و زیر پنجه های نرم خود، ناخنها تیز پنهان دارد. »

پس از اینکه هلن باندازه کافی لغت یاد گرفت به یاد گرفتن فن خواندن پرداخت، میس سلیوان برای این منظور قطعات کوچک مقواری که رویش با حروف برجسته کلماتی نوشته شده بود، باو داد و باو فهماند که هر کلمه می را معنائی است برای اینکه جملات را خوب بخاطر بسپارد، میس سلیوان، معنی جمله را برای او مجسم میکرد، بدین معنی که هر گاه مثلا میخواست هلن جمله « عروسک روی تخت خواب است » را یاد بگیرد، هلن را با میداشت عروسک را روی تخت خواب گذاشته جمله « روی تخت خواب است » را کنار عروسک پهلوی هم بچیند. این روش که پیازی و تفریح بیشتر شباهت دارد تا به درس موجب گردید هلن جملات را بسرعت بخاطر سپارد و از یاد گرفتن آن لذت بود. میس سلیوان در تربیت هلن سختگیری میکرد ولی این سختگیری توأم با رأفت و مهربانی بود، از نیرو هان بیش از پیش هم بمعلمش علاقه پیدا کرد و هم به علم چند آنکه نمیتوانست بی حضور او خوش باشد.

« درس معلم از بود زمزمه محبتی *رتال جامع علوم* جمله بملکت آورد طفل گریز پای را »

میس سلیوان خاطر هلن را با پرسیدن سئوالات مشکل و یا آموختن اصطلاحات مطلق علمی مشوش نمیکرد از اینرو هلن دروس را با اشتیاق فرا میگرفت و وقتی هم چیزی را یاد میگرفت دیگر فراموش نمیکرد. هلن کلمه میگوبد که او برای موفقیت های خود، به میس سلیوان مدیون است و میگوبد نبوغ و دلسوزی و مهربانی و حوصله او بود که سالهای نخستین تعلیم و تربیت او را بر کام او شیرین گرداند. و باندازه می در ستایش معلم خود مبالغه میکند که میگوبد: « هر خوبی که در من هست از اوست. »

میس سلیوان برای تدریس باغ خانه را اختیار کرده بود چه در فضای آزاد قوای دماغی بهتر کار میکنند و دانش آموز آزاد تر است. در اینجا میان صدا های گوناگون حشرات و فضای معطر و با صفا، هلن خیاطی هم یاد میگرفت. یگانه درسی که برای او ناخوش آیند بود. حساب بود و وقتی از این درس فارغ میشد، نفسی به راحت میکشید و بیدرنگ عروسکهای خود را بدور خود جمع کرده پیازی میدادخت.

هلن کلر از بهار ۱۸۹۰ سخن گفتن آموخت ، و در این باره تا اندازه‌ی پیشرفت کرد ولی البته آنچه می‌توانست حرف بزند ، با لکنت زیاد توأم بود . ولی هلن از این پیشرفت بطلی نا امید نشد بلکه بر عکس با شوق و حرارت زاید الوصفی در این باره بفعالیت افتاد چه میخواست کاملاً از «زندگانی خاموشی» بیرون آید .

اشخاصی که نا یینا هستند حافظه عجیبی دارند و در آموختن معجزه میکنند علتش اینستکه بر اثر مسدود بودن دروازه حواس خسه که چشم باشد ، حواسشان همیشه جمع است ولی قوی بودن حافظه هم گاهی اسباب زحمت میشود چه صاحب خود را از ابتکار خالص باز میدارد ، از اینرو وقتی هلن کلر نخستین داستان خود را بنام *The Frost king* نوشت ، بیچاره نمیدانست که این داستان از چند جنبه شباهت به داستان *The Frost Fairies* نوشته *M. T. Canby* دارد که چند سال پیش خوانده بود شباهت جزئی که بین این دو داستان بود باعث گردید جراید امریکا هلن کلر را به «سرقه ادبی» متهم کنند . بیچاره هلن از این پیش آمد فوق العاده متأثر شد و در شرح احوال خود چندین صفحه درین باره به بحث پرداخته میگوید : من مانند همه جوانان بی تجربه بوسیله تقلید و اقتباس می آموختم تا عقائد خود را لباس لفظ بیوشانم . هر چیزی که در کتابها توجه مرا به خود جلب میکرد بحافظه میسپردم و ضبطش میکردم .

همانطور که استیونسون گفته است ، نویسنده جوان فطرتاً میکوشد نکات قابل تحسین را تقلید کند و این امر سبب میگردد که او بخته گردد . فقط پس از چنین ممارست است که حتی بزرگترین مردان توانسته اند یاد بگیرند که لشکر الفاظ را که از گوشه و کنار دماغ دسته دسته بیرون میآیند ، مرتب و منظم کنند .

«میتروسم این سیر را بی پایان نرسانده ام . درین شکی نیست که من نمیتوانم همیشه افکار خودم را از افکاری که از کتابها آموخته ام تشخیص بدهم هلنش اینستکه هر چه میخوانم به تار و پود دماغم می پیوندد . در نتیجه همه آثارم خیلی شباهت دارد بواصله دوازدهائی که در دوره مقدماتی خیاطی مینوادم . این وصله دوزی از تکه های عجیب و غریب ابریشم و ملبل صورت میگرفت ولی قطعات زبر که لس آن چندان خوش آیند نیست همواره برجسته تر از سایر قطعات بود . همینطور انشاهای من از اندیشه های نا پخته خودم درست شده و افکار روشنتر و بخته تر نویسندگان که آثارشان را خوانده ام اینجا و آنجا در نوشته خود جای داده ام . . . »

و سپس هلن کلر میگوید که امیدوار است روزی بتواند ، از نوشتن انشاء های مصنوعی و درهم و برهم دست برداشته ، انشاء های کاملاً بکر بنویسد . در آن موقع که جهالات فوق را نوشت هلن کلر بیست سال بیشتر نداشت . در همان موقع هم در او ابتکار بود نهایت میخواست خود را کمتر از آنچه هست نشان دهد تا دهان عیبجویان را بیندد .

در اکتبر ۱۸۹۶ هلن کلر داخل مدرسه کمبرج دخترانه گردید و خود را برای دخول در کالج راد کلیف آماده کرد . در کمبرج میس سلیوان با او در کلاس مینشست و گفتار آموزگار را بر روش مخصوص خود (یعنی الفبای انگشتی) به هلن کلر می آموخت و راه دیگرش هم این بود که هلن دست بر دهن معلم بگذارد و از حرکات لبها مقصود معلم را دریابد ؛ درین موقع هلن کلر به آموختن فرانسه

و لاتین و آلمانی همت گماشت و مخصوصاً به آلمانی علاقه زیاد پیدا کرد و آنرا سرعت فرا گرفت. پیداست در مدرسه هلن کلر به دشواریهای فوق العاده برخورد چه از طرفی مانند همه شاگردان نمیتوانست از گفتار استادان یادداشت بردارد و از حرف دیگر تمرین هائی را که معلم میداد، نمیتوانست بنویسد و ازینرو ماشین نویسی را آموخت و همه ترجمه ها و انشاء های خود را بوسیله آن تهیه میکرد. از معلمین او فقط دو نفر الفبای انگشتی را یاد گرفتند و آنها عبارت بودند از فراو گروت که معلم زبان آلمانی بود و مستر گلیمان که مدیر مدرسه بود. بنابراین هلن کلر فقط توسط این دو نفر میتواند مستقیماً چیزی فرا گیرد. میس سلیوان هم با صبر و حوصله عجیبی خلاصه مطالبی را که در کلاس میگفت یاد داشت میکرد و آنها را با زبان بی زبانی یعنی الفبای انگشتی به هلن کلر باز میگفت.

موقع امتحان که فرا رسید چون صدای ماشین تحریر هلن کلر برای دانشجویمان دیگر اسباب زحمت فراهم میکرد، او را تنها در اطاقی جای دادند و مستر گلیمان همه سؤالات اوراق امتحان را برای او بکمک الفبای انگشتی، خواند و یکی هم دم در بکشیک مشغول گردید تا کسی مزاحم هلن نشود.

بدینسان هلن کلر نهمین امتحانات خود را با موفقیت بیابان رسانید.

هلن نه فقط کتابهای زیاد مطالعه می کرد و مقالات و نامه های می نوشت بلکه حتی شنا کردن و قایق رانی را هم یاد گرفت. علاوه بر چندین زبان که میدانست، چندین هنر آموخت. یگانه علمی که او را پیوسته آزار میداد، ریاضیات بود علتش هم این بود که هلن کلر نمیتوانست خطوط هندسی را درست در خاطر خود ترسیم کند و از آنها نتایج لازم را بگیرد. برای تجسم این خطوط مجبور شد بکمک سیم، روی ناز بالش اشکال هندسی را ترسیم کند و همه عملیات ریاضی را در خاطر انجام داده و مسئله را در خاطر حل کند؛ ولی بالاخره بنیروی اراده، هلن کلر بر همه مشکلات فائق گردید و این دو علم را که حتی برای اشخاص بینا و باهوش مشکل است، بیاموخت.

وقتی استادان مدرسه دیدند هلن کلر برای آموختن دروس خیلی بخود زحمت میدهد، از ترس اینکه مبدا بتندرستی او لطمه وارد آید باو گفتند دورم مدرسه را که دو سال بود در عرض پنجسال بیابان رساند تا با آسایش فارغ التحصیل شود ولی هلن این نقشه را نپسندید. اتفاقاً روزی هلن کلر مریض گردید و بیدرسه نیامد. رئیس مدرسه جداً در عقیده سابق خود با فشاری کرد که هلن باید برای احتراز از خستگی فوق العاده، پنج سال، دوره را بیابان رساند. میس سلیوان با عقیده رئیس مدرسه موافق نبود و میگفت هیچ مانعی نیست هلن در عرض دو سال دوره را تمام کند.

این اختلاف عقیده بالاخره منجر گردید باینکه هلن کلر مدرسه را ترك کند.

از این به بعد هلن تا مدتی نزد مستر کیت جبر و هندسه و یونانی و لاتین آموخت و خود را برای دخول در کالج آماده کرد و بالاخره در ۳۰ ژوئن ۱۸۹۹ در امتحانات نهائی رادکلیف شرکت کرد و درین امتحانات هم قبول شد.

هلن کلر آثار قسمت اعظم بزرگان را خواند و علاوه بر اینکه قسمت اعظم آثار ادبای انگلیسی و امریکائی را مطالعه کرده، کتابهای نویسندگان ییگانه مانند کرنی، مولیر، راسین، الفرد دوموسه، سنت بو، گوته، شیلرو رباعیات خیام را مطالعه کرده درباره رباعیات عمر خیام میگوید:

« هم اکنون ایبانی چند از اشعار عمر خیام برای من خوانده شد، من احساس میکنم که

نیم ساعت اخیر را در يك مقبره عالی بسر برده‌ام بلی ، این مقبره ای است که در آن امید ، خوشی و قدرت نکوکاری مدفون شده است .

هر توصیف زیبا ، هر فکر عمیق بطور محسوس مبدل میگردد بهمان ناله غم‌انگیزی که حکایت میکند از کوتاهی عمر و فنا و تحلیل تدریجی اشیاء دنیوی خاطرات شیرین عاشقانه دوره جوانی و زیبایی بنزله مشعلهای جنازه است که بر این قبر نور پاشی میکند و یا در عبارتی دیگر گلپهائی است که بر آن میروید و از اشک سیراب میشود و خون دل میخورد . در کنار قبر روحی است خسته و پژمرده که نه از خوشیهای گذشته دلخوش است و نه از پیشامدهای احتمالی آینده بلکه میکوشد در فراموشی تسلی جوید

زندگانی هلن کلر ، يك صفة درخشانی است در تاریخ تعلیم و ترتیب امریکا بلکه دنیا چه زندگانی او نشان میدهد که تا چه اندازه میتوان بوسیله اتخاذ روش صحیح در تعلیم و تربیت ، حتی کوران کوردل را بینا نمود . والبته باید اینهم در نظر گرفت که خود هلن کلر هم يك شخصیت عجیب تاریخی است و اگر نه همه ناینایان هلن کلر میشدند .

آقای عبدالله فریار از امریکا می نویسند

(به‌عنوان یکی از نویسندگان مجله)

.... بنده هم سعادت آنرا پیدا کرده‌ام که چند صباحی بعالم طلبه‌گی و تحصیل برگردم و از محضر اساتید بزرگ و از کتب فراوان استفاده کنم و لذت برم . مانند کرسنه‌ای که پس از مدتها بغذا رسیده است با حرص و ولعی هرچه تمامتر مطالعه میکنم زیرا میدانم که این مرحله بزودی سپری خواهد شد و این فرصت گرانبهائی دیگر باآسانی بدست نخواهد آمد . فعلاً در دانشگاه کلمبیا مشغول تحصیل و تا کنون پیشرفتهائی هم حاصل کرده‌ام و امیدوارم بتوانم تا آخر سال تحصیلی آینده تمام کنم . البته زندگی در امریکا بخصوص در نیویورک آسان نیست ولی سختیهای مادی را با قناعت و صرف نظر کردن از بعضی تنعمات میتوان جبران کرد چه که بنظر من استفاده از کتاب و لذت تحصیل ارزش تحمل بعضی از محرومیتها را دارد . امیدوارم که تجربیاتی که در اینجا اخذ میکنم مفید حال مملکت و جامعه واقع شود و توفیق خدمتگذاری حاصل گردد .

اگر جسارت نباشد استدعا دارم عرض تبریک و سلام اینجانب را به هیئت مدیره و اعضای انجمن ایران و امریکا ابلاغ فرمائید .

عبدالله فریار